



• در این شماره:

- پورنوگرافی اسلامی
- دختران بازمانده از تحصیل
- ازدواج کودکان، جنایت خاموش
- داستانی واقعی در بستری خیالی
- یک گزارش..... با تاکید بر آسیب های اجتماعی زنان

<https://telegram.me/nashriyeosyan1>

email: osyan.osyan@gmail.com

<http://enashriyeosyan.wordpress.com>

facebook:

<http://tinyurl.com/kfwpbh^>

<http://tinyurl.com/osyan-osyan>

اسلامی

در چند سال گذشته اخبار خانه های عفاف در مشهد، مذهبی ترین شهر ایران، در شبکه های اجتماعی پخش شد. عکس تراکت ها و آگهی هایی که شرایط صیغه شدن و سایر جزئیات را توضیح می دهند، گواه و تاییدی بر وجود این مکان ها است. طرح خانه عفاف، اولین بار توسط «جامعه اسلامی ناصحین قم» در سال ۱۳۷۳ تهیه شد و برای سازمان های مختلف فرستاده شد. اما با انتشار جزئیات آن و بالا رفتن احتمال اجرای آن در سال ۱۳۸۱ به جنجالی بزرگ تبدیل شد. در اساسنامه طرح عنوان شده بود که یک موسسه رسمی با ثبت مدت و دریافت اجرت ازدواج موقت، متقاضیان را به هتل ها معرفی می کند. این طرح به عنوان راهکاری برای حل معضل زنان خیابانی عنوان شده بود. از این که بگذریم که با این طرح نه تنها یک آسیب اجتماعی حل نمی شود بلکه کلاه شرعی و قانونی بر سر آن گذاشته می شود، موضوع فقط زنان تن فروش نبودند. هدف این طرح مقابله با تهاجم فرهنگی و تسهیل و گسترش امر ازدواج و احیای سنت پیغمبر بیان شده بود ولی عنوان شده بود که برای زنان بیوه و بی سرپرست، آن هایی که نمی خواهند همسر دائمی مردی باشند

و مدیران هتل ها و مسافرخانه های اطراف حرم تایید می کنند که درخواست مشترک گردشگران عراقی عبارت است از جایی که بتوانند زنان تن فروش را پیدا کنند. در این گزارش با یکی از دلانان سکس صحبت شده که معتقد است «فقط عراقی ها نیستند که چنین خواسته ای دارند. در برنامه هر سفر خوب، سکس آیتمی است که نمی توان آن را فراموش کرد و فقط چون تن فروشی اینجا غیرقانونی است باید خلاق باشیم»

برطبق این گزارش حضور مردان مجرد عراقی یا مردان عراقی که بدون خانواده به مشهد می آیند در این شهر مذهبی قابل انکار نیست و کار به جایی رسیده است که این زائران بعضا به شرط حضور زنی برای ازدواج موقت محل اسکان را انتخاب می کنند و مشاغلی هم پیرامون این بده بستان شکل گرفته است. حالا و خصوصا در یک ماه گذشته با توجه به حضور پر تعداد گردشگران عراقی بالاخص در مشهد، موضوع تجارت سکس در مشهد سروصدای زیادی به راه انداخته است. در شهری که برگزاری کنسرت ممنوع است و فسق و فجور محسوب می شود، مردان، اعم از عرب و عجم در جست و جوی سکس به آنجا سفر

می کنند و بخشی از این افراد در منازل شخصی سکونت دارند. بنا بر اخبار منتشر شده تعداد این خانه ها شش هزار عدد است. منازلی (خانه مسافر) که نه مجوز فعالیت دارند و نه بر آن ها نظارت می شود. واکنش مسوولان مختلف حکومت در برابر این اخبار متفاوت بود. در کل هیچ کدام، این گزارش ها و اخبار پیرامون آن را رد نکردند. محمد قانع رییس اتحادیه هتل داران خراسان رضوی گفت که مرآوده و مراجعه افراد غیرایرانی خیلی مشهود است و حالا با مطرح شدن موضوع ازدواج موقت باید بیشتر مراقب باشیم. ابراهیم پورفرج رییس جامعه تورگردانان معتقد است که نباید با این حاشیه سازی ها توریست ها را از کشور راند. علم الهدی امام جمعه مشهد هم گفت این حرف ها توطئه انگلیس است و

می خواهند بگویند که وقتی مردم عراق به خراسان می آیند زنان ایرانی را در معرض امیال شهوانی خود قرار می دهند. او همچنین گفت که با این اخبار زنان سایر کشورها فکر می کنند این جا بازار کار دارد و به این جا می آیند و مسوولان امنیتی باید این موضوع را رصد کنند و جلوی آن را بگیرند. واکنش های مردم هم متفاوت بود. عده ای از این اتفاق خشمگین بودند و معتقد بودند که شهرنویهای زمان شاه دوباره افتتاح شده و حالا به اسم صیغه و ازدواج موقت، تن فروشی را قانونی کرده اند. عده ای هم با نگاه ناسیونالیستی و شوونیستی اصل قضیه را فراموش کردند و از این ناراحت بودند که چرا عرب ها با زن های ایرانی رابطه دارند. حتی در جامعه روشنفکری و آکادمیک نیز این نگاه شوونیستی و مردسالارانه خود را بروز داد.

موضوع این است که هیچ فرقی نمی کند که مردان ایرانی برای خرید سکس به مشهد بروند یا به پاتایا یا دبلی. هیچ فرقی

فرق نمی کند که ایران باشد یا عراق، اروپا و یا آمریکا. کاری که در همه این کشورها با زنان می کنند با هیچ گروه اجتماعی دیگر نمی کنند. پورنوگرافی به معنای واقعی، «عکس برگردان» بنیادگرایی دینی در جهان کنونی است. اعم از مسیحی و اسلامی و دیگر شکل های آن. زن ستیزی شرارت بار و عزم راسخ در زنجیر کردن زنان به موقعیت فرودست و تحمیل قهرآمیز این فرودستی، وجه اشتراک این ها است.

ولی حاضر به ازدواج موقت هستند، دانشجویانی که امکان ازدواج دائم ندارند، مردانی که به دلایلی کسی با آنان ازدواج نمی کند، مردانی که زنان شان بیمار هستند و افرادی که مدام در سفر هستند و از همسر خود دور هستند، مناسب است. در جزئیات هم از تاسیس مراکزی مانند واحد بهداشت و درمان و واحد مشاوره ازدواج و مددکاری و چند واحد دیگر نام برده شده بود که برای اجرای این طرح لازم بودند. در هر صورت این پیشنهاد در آن موقع به تصویب رسمی نرسید اما عملا به شکل غیر رسمی انجام می شود و مقامات و مسوولان دولتی، هم از وجود چنین مراکزی خبر دارند و هم در آن دست دارند. در یکی از آگهی های مربوط به این کار آمده است که زنان تن فروش باید ۵ درصد از مبلغ

دریافتی شان را به حرم مطهر واریز کنند. حتی دفتری که صیغه های موقت را جاری می کند در محوطه حرم در مشهد قرار دارد. در طول تاریخ همیشه میان روسپیان و تن فروشی با اماکن مذهبی رابطه ای وجود داشته است. به عنوان مثال، بخشی از درآمد روسپیان در یونان صرف ساختن معبد آفرودیت می شد، یا در معابد هند، زنان وادار به ارائه خدمات جنسی به کاهنین می شدند، یا موضوع جهاد جنسی در داعش، یا هزاران رسوایی جنسی که در واتیکان و کلیساها در طول تاریخ رخ داده است و در ایران هم رسوایی جنسی مدرن های قرآن و....

در اردیبهشت ماه سال ۹۴ روزنامه گاردین گزارشی را با عنوان «زیارت، غذا، سکس و پارک آبی در شهر مقدس مشهد» چاپ کرد که توجه مردم و رسانه های داخلی به آن جلب شد و واکنش هایی هم به آن نشان داده شد. در این گزارش آمده بود که مردان عراقی بیشترین مشتریان زنان تن فروش هستند

نتیجه روابط مبتنی بر استثمار است می‌باشد و البته توجه به روبنا از جمله فرهنگ، قانون و مذهب نیز مهم است. زیرا تنها با درک همه جانبه از موقعیتی که داریم راه را برای تغییر باز می‌کند.

امروز در ایران، فحشاء یا تن‌فروشی وسیعاً رشد کرده است. حتی در محیط‌های کاری و آموزشی نیز رخنه کرده است. سایه سنگین مذهب و در کنار آن سنت و عرفی که به همان مذهب آغشته است نقش مهمی در تشدید فرودستی زنان دارند. قوانینی که زن را نصف مرد می‌داند و اختیار و مالکیت زن با مردان خانواده است و کنترل بدن زن با مردان است و سنتی که ارزش زن را به همسر و مادر بودن تقلیل می‌دهد، برخاسته از شالوده اقتصادی جامعه است و امروز که اقتصاد ایران فروپاشیده است و در نتیجه آن از هم گسیختگی اجتماعی نیز رخ داده، زنان به دلیل موقعیت شکننده شان، بیشترین آسیب را می‌بینند و زیر فشارهای اقتصادی و اجتماعی، خود را به خیابان می‌سپارند.

اما تن‌فروشی چه از نوع اسلامی و با صیغه‌های چندساعته و چندروزه و چه از نوع مدرن آن در کشورهای دیگر که مثل کارهای دیگر با آن برخورد می‌شود و تحت حمایت دولت است و مکان‌های خاصی برای آن تعبیه شده و تن‌فروشان باید مالیات بدهند، هر دو نماد تحقیر زنان هستند و هر دو از مظاهر دنیای امروز. تن‌فروشی یکی از مظاهر ستم، تحقیر و خشونت علیه زنان است. هزاران مورد دیگر را می‌توان نام برد که در همه جای دنیا و به اشکال مختلف بر زنان اعمال می‌شود. قتل‌های ناموسی، کتک، ناقص‌سازی جنسیتی، ازدواج‌های اجباری و... بخشی از آن‌ها هستند و همه این‌ها توسط نظام‌هایی تولید می‌شوند که منسوخ هستند. فرق نمی‌کند که ایران باشد یا عراق، اروپا و یا آمریکا. کاری که در همه این کشورها با زنان می‌کنند با هیچ گروه

اجتماعی دیگر نمی‌کنند. پورنوگرافی به معنای واقعی، «عکس برگردان» بنیادگرایی دینی در جهان کنونی است. اعم از مسیحی و اسلامی و دیگر شکل‌های آن. زن‌ستیزی شرارت‌بار و عزم راسخ در زنجیر کردن زنان به موقعیت فرودست و تحمیل قهرآمیز این فرودستی، وجه اشتراک این‌ها است.

ایدئولوژی حاکم بر نظام سرمایه‌داری، سلطه مردان است و با اینکه مبارزات و تقابلهایی علیه آن صورت می‌گیرد، اما پورنوگرافی تبدیل به وسیله‌ای انتقام‌گیری خشن و شنیع سیستم از زنان و وسیله‌ای برای عرض اندام و تحمیل روابط و سنتی شده است که زنان را به انقیاد مردان درآورده است.

زنان به شکل سیستماتیک تحقیر می‌شوند و خشونت بر آن‌ها وارد می‌شود و این امر بیشتر از هر جا در پورنوگرافی فشرده شده است و این شکل از ستم تا زمانی که پدرسالاری و سلطه مرد ریشه کن نشده است، حل نخواهد شد. زیرا بخشی از اساس و حیات تمام نظام‌های مبتنی بر تقسیمات طبقاتی، استثمار و روابط اجتماعی ستمگرانه، از جمله نظام سرمایه‌داری است. ¶

نمی‌کند که زنان ایرانی تن‌شان را به مردان عرب بفروشند یا به مردان ایرانی. هیچ تفاوتی بین زنانی که در ایران تن‌فروشی می‌کنند با آنان که در دبی و تایلند و هر جای دیگر از این دنیا همین کار را می‌کنند نیست. هیچ فرقی ندارد که زنان ایرانی در مشهد تن‌شان را در اختیار مردانی از هر کشوری قرار بدهند یا در دبی و دیگر کشورها.

فحشا یکی از ویژگی‌های مشترک همه جوامعی است که بر اساس استثمار بنا شده‌اند و یکی از جنبه‌های کلیدی همه این جوامع، روابط و سنت‌های پدرسالارانه و مردسالارانه است. روابطی که زنان در آن نقشی فرودست دارند. ازدواج شکلی از این مالکیت است که در آن مرد، کنترل جوانب مختلف زندگی زن، از جمله زندگی جنسی‌اش را در دست می‌گیرد و یک شکل دیگر امکان و قدرتی است که جامعه مردسالار به مردان می‌دهد که لذت جنسی و قدرت اجتماعی خود را در استفاده از زنان دیگر و بطور مشخص در فحشا و پورنوگرافی جستجو کنند. برای بررسی پدیده تن‌فروشی باید به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جوامع طبقاتی توجه کرد و به موقعیت فرودست زنان و نقش‌های اجتماعی و اخلاقی که برای زنان در این ساختارها تعریف می‌شود.

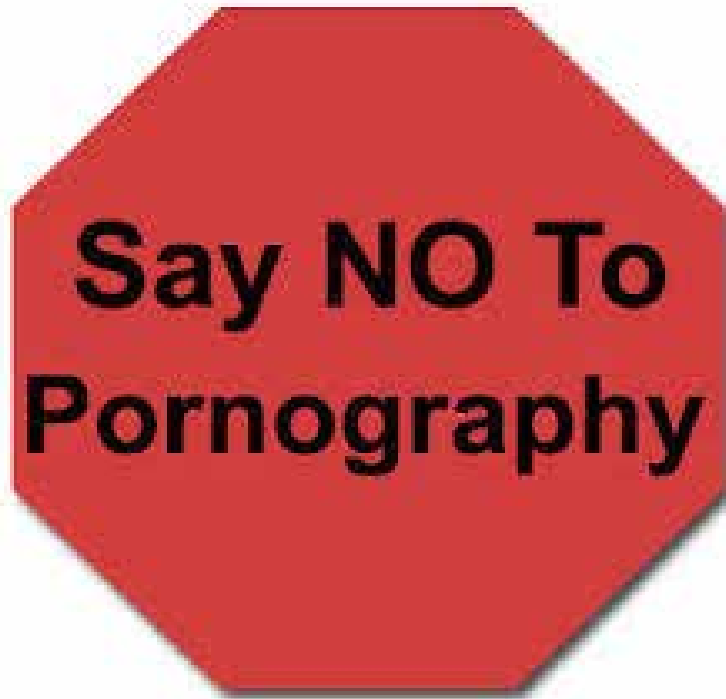
فحشاء نشان‌دهنده رابطه‌ای قهرآمیز بین زن و مرد است. رابطه‌ای

که در آن زن خود را تسلیم مرد می‌کند، بدون اینکه به وی علاقه‌ای داشته باشد.

در واقع زن با مرد هم‌بستر می‌شود و به مرد در جهت ارضاء جنسی او خدمت می‌کند و در ازای آن مزد یا تضمینی در جهت حمایت می‌گیرد. در این رابطه هیچ گونه تقابلی بین زن و مرد وجود ندارد. زن کالایی است که نه تنها از سوی مرد، بلکه از سوی خودش و در واقع از سوی ایده‌های غالب موجود در جامعه، به معرض فروش گذاشته می‌شود. ولی این موضوع، دلیل بر این نیست که زن معیوب است یا اینکه دچار فساد اخلاقی شده است. بلکه آنچه که مطرح می‌شود و ذهن را مشغول می‌کند، این است که چرا جامعه و ایده‌های حاکم بر آن، باید چنین

شرایطی را به وجود آورند که زنان به سمت تن‌فروشی رانده شوند؟

قابل دسترس بودن زنان برای مصرف شدن در جامعه امروز بیش از هر چیز نشان‌دهنده مهمترین ویژگی عصر سرمایه‌داری است که عمومیت بخشیدن به روابط کالایی می‌باشد. سرمایه‌داری قادر است هر جنبه از زندگی بشر را به درون این روابط کالایی بکشاند. حتی توانائی‌ها، استعدادها و قابلیت‌های فردی، پتانسیل عرضه شدن به شکل کالا را دارند. بدن انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست. تن‌فروشی ترجمه عملی پورنوگرافی است. سکس در جهان امروز شکل سیستماتیک و تجاری به خود گرفته است و یک صنعت محسوب می‌شود و با درآمد ۱۲ میلیارد دلاری دومین صنعت پردرآمد دنیا محسوب می‌شود. ۴۲۰ میلیون سایت اینترنتی، صدها کانال تلویزیونی و تولید ۱۳۰۰۰ فیلم در سال در حیطه صنعت پورنوگرافی قرار دارند. در نتیجه تن‌فروشی بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر از یک مساله اخلاقی است و برچیده شدن آن منوط به تغییرات عظیم در زیربنای جامعه از جمله از بین رفتن روابط کالایی در ساختارهای اقتصادی و از بین رفتن فقر که



دختران بازمانده از تحصیل

روشنک
مینو

نفر جمعیت بی‌سواد در سنین مختلف وجود دارد که سه و نیم میلیون از آنها بی‌سواد مطلق هستند. سرپرست کنونی وزارت کار و رئیس بهزیستی این آمار را در تهران حدود ۳۲۷ هزار کودک ذکر کرده و گفته است این تعداد در خیابان‌ها شناسایی شده‌اند. بر اساس آخرین سرشماری، جمعیت ۷ تا ۱۹ ساله کشور چیزی حدود ۲۰ میلیون نفر هستند. اگر این رقم را در کنار آخرین آمار ۱۲ میلیون و ۶۰۰ هزار دانش‌آموزی ایرانی بگذاریم، ۷ میلیون و ۴۰۰ هزار کودک محروم از تحصیل داریم که بخش عمده آن دختران هستند.

با نگاهی به آمار جهانی در زمینه نرخ باسوادی، مشاهده خواهیم کرد که اغلب کشورهای که بالاترین نرخ بی‌سوادی را دارند، بالاترین میزان تفاوت جنسیتی را نیز دارا هستند، بیشتر کشورهایایی که نرخ بی‌سوادی بالای ۵۰ درصد دارند، اختلاف جنسیتی در آن‌ها نزدیک به ۳۰ درصد است. یعنی اگر نیمی از جمعیت کشور باسواد باشند، تعداد مردان باسواد دوبرابر زنان باسواد است و در مجموع تعداد زیادی از افراد بی‌سواد جامعه را زنان تشکیل می‌دهند و در بررسی ساختار اجتماعی این کشورها غلبه درک‌های عقب مانده‌ای که در دوره قاجار در جامعه ایران مرسوم بود دیده می‌شود. باوری که معتقد است که زنان نباید چیزی بدانند و چیزی بفهمند!!! در جامعه ایران تحولات مربوط به ادغام ساختار جامعه در مناسبات سرمایه‌داری این باور را تعدیل کرد اما بنابر آماري که در سال ۲۰۱۵ توسط یونسکو اعلام شده است، ایران نیز دارای نابرابری جنسیتی در زمینه سوادی آموزشی است و این نرخ براساس آمار رسمی کشور که معمولاً با واقعیت اختلاف دارد، نزدیک به ۹ درصد است.

چرا نرخ بی‌سوادی در حال افزایش است؟

جامعه ایران در قرن اخیر دچار تحولاتی بوده که عرصه سوادی آموزشی را تقویت کرده و نرخ باسوادی افراد جامعه را افزایش داده است. اما در دو دهه اخیر باوجود توسعه اقتصادی بیشتر در جامعه و ادغام گسترده‌تر در اقتصاد بین‌المللی، نرخ بی‌سوادی در میان اقشار فرودست جامعه به‌ویژه زنان افزایش یافته است. فقر، شکاف طبقاتی و ازدواج زودهنگام از جمله دلایل اصلی بازماندن کودکان از تحصیل در بسیاری از مناطق از جمله مناطق حاشیه‌ای و استان‌های مرزی کشور است. فقر و شکاف طبقاتی از نتایج مستقیم مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری است، اما ازدواج زودهنگام که بیشتر دختران متحمل می‌شوند، به خاطر فقر گسترده آمار بالایی دارد. کودکان (بیشتر پسران) در خانواده‌های فقیر به جای درس خواندن، کار می‌کنند تا بتوانند حداقل معیشت خود را تأمین کنند. اما ازدواج زودهنگام دختران علاوه بر کاستن از مشکلات اقتصادی خانواده، رده‌پایی در باورهای غلطی دارد که زنان را جنس درجه دوم، زن مردم! و میهمان چند روزه خانواده می‌داند! پس خلاص شدن از این بار امانت هر چه زودتر، بهتر! از جمله دلایل دیگری که در بالا بودن نرخ کم سوادی دختران مشاهده می‌شود، پایین‌تر بودن امکانات آموزشی برای دختران در مناطق محروم است. بر اساس گزارش فعالان حقوق کودک، دختران بسیاری در مناطق محروم خصوصاً بلوچستان، به علت نداشتن مدارس متوسطه دوره اول و دوم در روستاها از ادامه تحصیل باز می‌مانند.

از دیگر دلایلی که در زمینه بالا رفتن نرخ بی‌سوادی عنوان می‌شود، آموزش مبتنی بر کنکور یا به عبارتی تجاری شدن سیستم آموزش است که خود را در قالب مدارس با شهریه‌های

در شرایطی که معدودی از کودکان نسل امروز جامعه ایران غرق در ابزارهای تکنولوژیک هستند، در شرایطی که حتی کودکان کار با محرومیت فراوانی که دارند اما در برخی نمونه‌ها از موبایل استفاده می‌کنند و اگر امکانات فراهم آید به خوبی قادر خواهند بود در عرصه تکنولوژیک دستی بر آتش داشته باشند، نرخ بی‌سوادی در ایران روز به روز افزایش می‌یابد. آیا این پدیده، همچون گسترده شدن شکاف طبقاتی همزاد طبیعی نظام سرمایه‌داری است؟ آیا بازگشت شرایط زندگی برای دختران طبقات محروم در شهرهای بزرگ ایران به دوره مادر بزرگ‌هایشان پدیده‌ای جهانشمول است؟ چرا در دوره‌ای که بالاترین آمار فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را داریم، باید نرخ بی‌سوادی رو به رشد باشد؟ چرا بیشترین قربانیان سونامی بی‌سوادی، زنان فرودست جامعه هستند؟

این واقعیت‌های اجتماعی امروز ایران را باید از جوانب گوناگون بررسی کنیم و راه‌هایی اساسی از این باتلاق راه، نه تسکین موقتی آن را کشف کرده و به کار بندیم.

تاریخ سوادی آموزشی زنان در ایران

«زنان در عصر قاجار در بی‌سوادی گسترده به سر می‌بردند. جامعه در آن زمان بر این باور بود که زن نباید چیزی بداند و بفهمد! این شرایط به گونه‌ای بود که تنها سه نفر از هر هزار زن در ایران باسواد بودند و اغلب از میان اشراف و شاهزادگان بودند. با این حال زنان باسواد طبقات بالا با نوشتن در نشریات، از حق سوادی آموزشی دختران دفاع می‌کردند و یکسال پس از انقلاب مشروطه، خواست تأسیس مدارس دخترانه را اعلام کردند و با وجود مخالفت مسئولان دوره مشروطیت و بدون حمایت آنان، در قالب «انجمن‌های نیمه سزای زنان در نهضت مشروطه» به عرصه فعالیت‌های آموزشی وارد شده و مدارس دخترانه را ایجاد کردند.»^۱

با سرنگونی سلسله قاجار و در عصر پهلوی به دنبال تغییراتی که توسعه صنعتی در جامعه ایران می‌طلبید، سوادی آموزشی به تصویب قانونی رسید و در دوره محمدرضا شاه نیز ادامه یافت. در این عصر توسعه مناسبات سرمایه‌دارانه و لزوم خارج شدن زنان از خانه و ورود به بازار کار، تعداد بیشتری از زنان را در زمینه سوادی آموزشی فعال کرد و منجر به افزایش تعداد دختران با سوادی در مدارس و ورود آنها به دانشگاه شد. در این دوره زنان طبقه متوسط نیز در کنار طبقات بالای جامعه در عرصه آموزش فعال بودند. به گونه‌ای که حضور دختران در دانشگاه در زمان محمدرضا شاه به ۳۰ درصد رسید.

در سال ۱۳۵۸ به دستور خمینی سازمان نهضت سوادی آموزشی تشکیل شد و به دنبال شعارهای فقرستیزی که در آغاز داده شده بود تلاش شد تا تعداد زیادی از زنان در اقشار محروم باسواد شوند. در آن دوران، حضور بالای زنان در عرصه مبارزات قبل از انقلاب اسلامی و مبارزات آن‌ها در سال ۵۷ علیه فرمان حجاب اجباری، نقش زیادی در تمایل زنان جامعه نسبت به سوادی آموزشی و آگاهی بیشتر از اوضاع جامعه داشت. در سال‌های ابتدایی حاکمیت اسلامی نرخ باسوادی زنان افزایش قابل توجه داشت. بعد از گذشت چند سال، به‌ویژه پس از رونق گرفتن آموزش پولی در دوره سازندگی و اصلاحات، نهضت سوادی آموزشی و شعار مبارزه با بی‌سوادی رنگ باخت و امروز شاهد بالا رفتن نرخ بی‌سوادی در جامعه ایران هستیم.

آمار بی‌سوادی در سال‌های اخیر

بنابر اعلام مسئولان سازمان نهضت سوادی آموزشی نه و نیم میلیون

از دواج کودکان، جنایت خاموش

نسل بعدی بخشی از آسیب‌هایی است که به این کودکان وارد می‌شود. کودک-عروس به خانه شوهر فرستاده می‌شود و از او انتظار می‌رود که وظایف مادری و همسری را به‌عهده بگیرد، درحالی‌که سیستم تناسلی و رشد فیزیکی او هنوز کامل نشده و بارداری و زایمان در سن کم، صدمات جبران‌ناپذیری بر سلامت او وارد می‌کند. امکان حیات اجتماعی و تحصیل و پیشرفت از او گرفته می‌شود. درعین حال این‌گونه ازدواج‌ها معمولاً با اجبار خانواده و به‌دلایل مختلف مثل فقر و یا فرهنگ مردسالار انجام می‌گیرد. خراسان رضوی با ثبت بیش از ۶۰۰۰ ازدواج کودکان، آذربایجان شرقی با بیش از ۴۰۰۰ مورد و خوزستان با ۲۵۰۰ مورد در صدر قرار دارند. درصد بالایی از این ازدواج‌ها به طلاق منجر می‌شود که در نتیجه آن پدیده کودک-بیوه روبه افزایش است. فراکسیون زنان مجلس اعلام کرده است که حدود ۲۴ هزار کودک-بیوه زیر ۱۸ سال در کشور وجود دارد.

ازدواج کودکان یکی از ستم‌هایی است که بر کودکان کشورهای جهان سوم اعمال می‌شود اما به این معنی نیست که در کشورهای دیگر، کودکان زندگی شاد، سالم و کودکانه ای دارند. برای همه دختر بچه‌ها در سراسر دنیا، دهشت چشم به جهان گشودن زیر سلطه مردان و نظام مرد سالار رقم خورده است.

تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید که در کشوری مانند آمریکا، چند سال طول می‌کشد که دختریچه‌های شاد و آزاد از هفت دنیا در واکنش به احساس بی‌ارزش بودن و ناامیدی و اغلب به دلیل تجاوزی که به آنان شده است خود را قطعه قطعه کنند؟ یا برای منطبق کردن خود با الگوهای زیبایی زنانه که تبلیغ می‌شود و ارزش انسانی‌شان به آن تقلیل یافته است، به خودشان گرسنگی بدهند؟ چند سال طول می‌کشد تا دخترانی که کنجکاوی فکری و جرقه‌های عشق به شناختن جهان و دانستن را بروز می‌دهند، یاد بگیرند که باید خود را احقاق نشان بدهند و پرچانگی را کنار بگذارند زیرا خیلی زود برایشان روشن می‌شود که پسران و مردان از سوی زنان قوی، دانا و باهوش «احساس خطر» می‌کنند؟ یا دخترانی که فعالانه در لذت بازی‌های ورزشی درگیر بوده‌اند، از آن دست می‌کشند چون «زنانه» نیست. دخترانی که فارغ از اینکه در زندگی‌شان چه رخ داده است، همواره در معرض توهین و هجمه پورنوگرافی و دیگر تحقیرهای نرم و سخت، از سوی آگهی‌های تبلیغاتی نرم یا تبلیغات منحط و زشت خواهند بود. دخترانی که یاد خواهند گرفت و مجبور خواهند شد که به طرق گوناگون خود را با روابط ستم‌گرانه حاکم در جامعه به ویژه روابط ستم‌گرانه ضدزن وفق دهند یا از سوی دیگر، تشویق خواهند شد و یاد خواهند گرفت که سرسخت و بدبین بار بیایند، همه و هر کس از جمله خودشان و بدنشان را به صورت کالا ببینند و در این راه بیشتر و بیشتر خوار و خفیف شوند. یاد خواهند گرفت که افق‌های‌شان را پایین بکشند، در مورد شرکت کامل در هر عرصه‌ی جامعه رویاپردازی و آرزوپردازی نکنند و جرأت به پا خاستن و قصد تغییر جامعه از جمله وضعیت زنان را کنار بگذارند؟ این است وضعیتی که در انتظار همه‌ی دختر بچه‌ها در سراسر جهان است، حتا قبل از این که به دنیا بیایند.

ازدواج، پایه حفظ نهاد سنتی و مبتنی بر ستم و تبعیض جنسیتی خانواده است. خانواده مهم‌ترین و اصلی‌ترین نهاد کنترل فکر و بدن زن است. از همه مهم تر وجود خانواده "هسته ای سنتی" بخشی جدایی ناپذیر از جامعه‌ای مبتنی بر دینامیک‌های تولید و مبادله کالایی است. یعنی تولید و باز تولید نیروی کار برای تداوم استثمار سرمایه‌داری و تولید و بازتولید روابط و فرهنگ سنتی و مردسالار برای بقا و تقویت ایدئولوژی مردسالارانه طبقه حاکم که در خدمت پایه های اقتصادی آن است، از طریق حفظ و تداوم خانواده پیش برده می‌شود.

تا زمانی که بنیان جامعه بر مبنای سود و مالکیت خصوصی استوار باشد و تا زمانی که از ایده های سنتی، کلیه ارزش‌ها و افکار سنتی منطبق بر مالکیت که در بطن پایه‌ای‌ترین سلول جامعه یعنی خانواده، تولید و بازتولید می‌شود گسستی ریشه ای انجام نشود، رهایی زنان به‌مثابه تحت ستم‌ترین و تحتانی‌ترین قشر جامعه و در پی آن رهایی بشریت هرگز و در پی هیچ‌گونه رفومی میسر نخواهد شد. درایران از بین بردن دولت دینی قدم نخست حرکت به‌سوی آن مسیر است. ¶

کودکی دورانی است که قرار است پر باشد از شادی، قصه، اسباب‌بازی، خنده، بازی و نشاط و زندگی؛ اما سهم تمام کودکان از کودکی این تصویر زیبا نیست. آسیب‌های زیادی کودکان را در زندگی احاطه کرده است که به جسم و ذهن و احساساتشان ضربه می‌زند و کودکی‌شان را از بین می‌برد. عده‌ای می‌شوند کودکان کار، عده‌ای کودکان جنگ، عده‌ای اسیر قاچاق و... سهم عده‌ای هم از کودکی، ازدواج کردن است. آمار دقیقی از ازدواج کودکان در کشور در دست نیست. براساس آمارهای منتشر شده توسط معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری، پیش‌رسی ازدواج - نسبت مردان و زنانی که در سن کمتر از ۱۵ سالگی ازدواج می‌کنند - در سال ۱۳۹۲ به ترتیب برای مردان ۰.۴ درصد و برای زنان ۵.۴ درصد است. این رقم با افزایش برای دختران در سال ۹۳ به ۵.۶ درصد رسیده و در سال‌های ۹۴ و ۹۵ نیز به ترتیب رقمی معادل ۵.۴ و ۵.۵ را نشان می‌دهد. این رقم در ۹ ماهه نخست سال ۹۵، ۰.۵۰ درصد برای پسران و ۵.۵ درصد برای دختران است. دلایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دینی مردسالار حاکم بر جامعه، دختران را قربانیان اصلی این پدیده کرده است؛ تور سفیدی بر سرشان می‌کشند و روزگارشان را سیاه می‌کنند. ازدواج کودکان در ایران پدیده‌ای نادر نیست و فراوانی آن زنگ خطری بسیار جدی را به‌صدا درآورده است.

در روز چهارم مهر، نمایندگان مجلس شورای اسلامی فوریت طرحی را به‌تصویب رساندند که براساس آن باید ازدواج دختران زیر ۱۳ سال و پسران زیر ۱۶ سال ممنوع شود.

قانون ازدواج در ایران از سال ۱۳۱۳ تاکنون فرازونشیب زیادی را پشت سر گذاشته است. ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی ایران مصوب سال ۱۳۱۳، سن ازدواج را برای دختران ۱۵ سال و برای پسران ۱۸ سال دانسته بود و در شرایط خاص و با ارائه گواهی دادگاه، دختران از ۱۳ سالگی و پسران از ۱۵ سالگی می‌توانستند ازدواج کنند. قانون حمایت از خانواده در سال ۱۳۵۳، سن ازدواج را برای دختران به ۱۸ سال و برای پسران به ۲۰ سال افزایش داد و با گواهی دادگاه در صورت وجود مصلحت فقط برای دختران به ۱۵ سال کاهش می‌یافت. در اصلاحات سال ۶۱ قانون مدنی ماده ۱۰۴۱، این قانون مغایر شرع تشخیص داده شد و ازدواج قبل از بلوغ به‌شروط رعایت مصلحت، توسط ولی کودک جایز شناخته شد. در قانون جدید به اجازه از دادگاه نیازی نبود. در سال ۱۳۷۹ مجلس شورای اسلامی تلاش کرد تغییراتی در ماده ۱۰۴۱ بدهد اما در شورای نگهبان خلاف شرع تشخیص داده شد و به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شد. لزوم اخذ مجوز دادگاه برای ازدواج کودکان از سال ۱۳۸۱ وارد قوانین ایران شد. تا پیش از آن تشخیص مصلحت فقط به عهده ولی کودک بود، اما در حال حاضر ازدواج دختر کمتر از ۱۳ سال و پسر کمتر از ۱۵ سال به‌شروط رعایت مصلحت کودک و به تشخیص دادگاه ممکن است.

نوع حکومت از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار در وضع قوانین از جمله قوانین ازدواج است. جمهوری اسلامی یک حکومت سرمایه‌دار دینی است که قوانین آن از اصول و آموزه‌های فقهی گرفته شده است. فقه، شرط ازدواج را رسیدن به بلوغ جنسی می‌داند و از زنان می‌خواهد که یک برده جنسی رام باشند. از چنین حکومت مرتجع و از چنین آموزه‌هایی نمی‌شود و نباید امید بهبود داشت. جمهوری اسلامی با تبلیغ گسترده و ترویج عقاید دینی، ضد زن و مردسالارانه و مقدس کردن ازدواج و تشویق به فرزندآوری، عرصه را بر رشد و استقلال زنان می‌بندد.

ازدواج در سن کم علاوه بر این‌که خشونت و آزار علیه کودک محسوب می‌شود، تاثیرات مخرب عاطفی، ذهنی و جسمی به‌همراه دارد. اختلالات روانی، خشم و نفرت درونی از همسر و تربیت نادرست

داستانی واقعی در بستری خیالی

نگاهی به فیلم "جاده قدیم"

فیلمی از منیژه حکمت پس از ده سال بر پرده سینما ظاهر شد. این بار اما موجی از انتقادات جهت‌دار نه تنها حکمت را نشانه گرفت بلکه نظریات فمینیستی و در مجموع مبارزات زنان را هدف قرار داد. منتقدانی که قصد حمله به مبارزات زنان را دارند، این فیلم را یک کپی از فیلم "فروشنده" عنوان کرده‌اند. این در حالی است که تنها وجه مشترک این دو فیلم موضوع تجاوز به یک زن است اما رویکرد و محتوای داستان‌ها تفاوت زیادی دارند و قیاس آنها با یکدیگر تنها از جانب کسی که هیچ درکی از فیلمنامه و ژانر اجتماعی ندارد، انتظار می‌رود. رویکرد این افراد بیشتر از اینکه قادر باشند محتوای داستانی را مورد انتقاد قرار دهند، از جبهه مردسالارانه آن‌ها نشئت می‌گیرد. زیرا آنچه این افراد به اصطلاح منتقد را آزار داده است، تصویری است که از مردان در این فیلم دیده می‌شود. در صورتی که این افراد تشنه تماشای داستان‌های قیصر مآبانه اصغر فرهادی هستند و زنان توانمند را نمی‌توانند تحمل کنند یا ترجیح می‌دهند که زنان قربانی تجاوز همانند فیلم "خانه دختر" متهم شناخته شده و سرنوشت تلخی داشته باشند.

فیلم "جاده قدیم" با قرار دادن زن به‌عنوان شخصیت محوری داستان به تأثیرات روانی و جسمی تجاوز بر زنان پرداخته است. در سال‌های اخیر بیشتر شاهد فیلم‌هایی در این زمینه بوده‌ایم که یا بی‌توجهی خانواده‌ها را علت بروز این خشونت نشان داده (مانند فیلم هیس!) دختران فریاد نمی‌زنند) و سلطه خانوادگی بر زنان را تشدید کرده‌اند یا به نتایج این خشونت تأکید داشته و با پرداختن به زندگی قربانیان این نوع خشونت‌ها، تنها ترس از وقوع دوباره این نوع خشونت‌ها را در ذهن مخاطبین ایجاد کرده (مانند فیلم خانه دختر) یا شکل برخورد اطرافیان را مورد توجه قرار داده است و باورهای تعصب، غیرت، مالکیت مرد بر زن و... را بازتولید کرده است. (مانند فیلم فروشنده)

در این میان حکمت در فیلم "جاده قدیم" به سیاق گذشته، موضوعی مرتبط با زنان را برگزیده و جوانب گوناگون وضعیت قربانی تجاوز را مورد بررسی قرار داده است. داستان فیلم جاده قدیم، زندگی یک زن از طبقه مرفه جامعه را نشان می‌دهد که در زندگی خانوادگی و اجتماعی فردی موفق و توانمند است. به‌گونه‌ای که هم در عرصه کاری ریاست مجموعه (ریاست بانک) را برعهده دارد و هم در خانه نقش او سازمان‌دهنده و مدیر خانواده است. این زن برخلاف تصویر غالب جامعه و در برخی آثار هنری، فردی متزلزل و دربرند احساسات و فاقد عقلانیت نیست و در هنگامی که افرادی در بانک قصد دارند که تخلفی را سازمان دهند با قدرت از وقوع آن جلوگیری می‌کند و هنگامی که در درون خانواده، پسر همسرش دچار مشکل است به کمک او رفته و سعی دارد با برنامه‌های دقیق مشکل او را حل کند. اما حادثه‌ای که منجر به اعمال خشونت و تجاوز نسبت به این زن می‌شود، مدتی او را ضعیف، شکننده و افسرده کرده و خانواده و عرصه کاری او را دستخوش خطر می‌کند اما در پایان اعتماد به نفس او بازگشته و مسیر جدیدی برایش آغاز می‌شود.

در فیلم "جاده قدیم" مردها در سه نسل گوناگون با زنی که شخصیت اصلی داستان است (مینو) در ارتباط هستند. پدر همسرش، همسرش و پسر همسرش. پدر همسر مینو که صاحب یک مرکز تولیدات گلخانه‌ای است و پسر و نوه‌اش هم زیر دست او مشغول به کار هستند به نوعی ریاست خانواده را بر عهده دارد و از میان زنان خانواده، مینو جایگاه مقبولی در مقابل این مرد نسل قدیم با اندیشه‌های سنتی دارد، به‌گونه‌ای که تاریخ عروسی نوه‌اش را او انتخاب کرده و برای تغییرش، تنها مینو قادر است با وی مذاکره کند. همسر مینو مردی است که سلطه پدر او را کم‌توان کرده و تحت حمایت مینو می‌تواند کارهایش را پیش ببرد و نوه خانواده از نسل جوان جامعه ایران و درگیر برزخ سنت و مدرنیته، سرگردان است. دختر خانواده که حاصل ازدواج مینو با همسرش (بهرام) است، همانند مادر شخصیتی مستقل دارد و در مقابل برادرش منطقی‌تر برخورد می‌کند. عروس خانواده و دیگر زنان خانواده اما مشابه مینو و دخترش قدرتمند دیده نمی‌شوند و همانند بیشتر زنان جامعه، تحت سلطه مناسبات خانوادگی به نظر

می‌آیند. این نوسانات شخصیتی در میان بازیگران تا حدی داستان را انتزاعی کرده و سبک قهرمانی به آن می‌دهد در صورتی که بهتر بود با انتخاب یک خانواده از طبقه متوسط و هم‌پوشانی بیشتر میان شخصیت‌ها، فیلم را به واقعیت نزدیک‌تر کرد.

مینو در جریان اتفاقی بسیار متداول (سوار شدن در یک ماشین شخصی به خاطر ترافیک و عجله داشتن)، درگیر خشونت و تجاوز از سوی راننده شده و در جاده رها می‌شود. با کمک اهالی حاشیه جاده، به بیمارستان منتقل شده و همسرش در جریان واقعه قرار می‌گیرد. بیشتر سکانس‌های فیلم به حالات روحی مینو و وضعیت زندگی‌اش پس از حادثه اختصاص دارد. وسواس پاکیزگی مدام که خود را در قالب حمام رفتن‌های بیش از حد، شستن دست‌ها و تمیز کردن خانه نشان می‌دهد. از طرفی اجتناب از تماس و هم‌بستر شدن با همسر که خود را در جداکردن محل خواب نشان می‌دهد. همچنین در سکانس حضور بهرام در آگاهی، پلیس به او هشدار می‌دهد که مراقب همسرش باشد زیرا ممکن است قربانیان این حادثه به دلیل فشار شدید روحی و روانی دست به خودکشی بزنند و در سکانس‌هایی مینو در تراس دیده می‌شود و به نظر می‌آید قصد خودکشی دارد.

از جمله نکات مثبت این فیلم توجه ویژه به اثرات روحی و روانی قربانیان این خشونت و تأکید بر راه‌حل‌های روان‌کاوانه در مقابل سرکوب قربانیان برای بی‌آبرو نشدن است. اما چه اندازه مردان و خانواده‌های جامعه امروز ایران قادر خواهند بود رویکرد روان‌کاوانه را جایگزین سرکوب کنند؟ حتی در این فیلم حقیقت ماجرا از پدر بهرام پنهان می‌ماند. چون حتما همه می‌دانند او نیز همانند اکثر افراد جامعه بر خوردی سنتی (سرکوب گرانه) با این پدیده خواهد داشت. حکمت اگرچه در شخصیت پردازی و ارائه راه‌حل نهایی تا حد بالایی انتزاع و ایده‌آل‌گرایی را پیشه کرده است اما هنگامی که بهرام پسرش را برای همراهی خواهرش برای رفتن به مکانی بیرون از خانه فرامی‌خواند و دختر خانواده از این امر گلیانه می‌کند یا در صحنه‌ای که پسر بهرام که بعد از تجاوز به مینو، حمایت مینو را از دست می‌دهد و از بیم آگاه شدن خانواده همسرش از بیجه دار شدن آنها قبل از مراسم عروسی، همسرش را برای سقط جنین آماده می‌کند، تا حد زیادی سعی داشته واقعیات موجود در مناسبات مردسالارانه را که واقعیت جامعه هستند به کار گیرد.

فیلم "جاده قدیم" از جنبه پرداختن به یکی از مهمترین اشکال ستم بر زن که گسترش جهانی دارد و از سوی دیگر با به تصویر کشیدن لطماتی که قربانیان این خشونت‌ها متحمل می‌شوند، فیلم ارزشمندی است اما جوانب غیرمتداول مانند طبقه اجتماعی قربانی تجاوز یا راهکاری که به عنوان راه‌حل ارائه می‌شود، مخاطبان را دل‌سرد می‌کند زیرا می‌دانیم که اغلب قربانیان امکان دسترسی به روانکاو و مراقبت‌های روانی را ندارند زیرا ساختار جامعه ضد زن و مردسالار است.

زنان چه در ایران چه در کشورهای دیگر مانند افغانستان و پاکستان به طور مداوم در معرض تجاوز از جانب همسران و افراد خانواده مثل پدر و برادر خود قرار می‌گیرند. این نوع قربانیان تجاوز ابتدا از حمایت خانوادگی برخوردار نیستند و اغلب امکان مطرح کردن این ستم را با مشاور و روانکاو ندارند و تا پایان عمر تمامی این زجر و بیماری روحی که شکل مرفه‌گونه و لوکس آن در فیلم "جاده قدیم" نمایش داده شد را به دوش می‌کشند.

روانکاوای قربانیان تجاوز تنها و بهترین راه‌حل درمانی برای قربانیان این خشونت است اما راه‌هایی از این خشونت، ریشه‌کن کردن مناسبات مردسالاری و از بین بردن قوانینی است که مالکیت مردان بر بدن زنان را شرعی، عرفی و ممکن می‌داند. برای ریشه‌کن شدن این مالکیت باید تمامی قوانین مالکیت را از میان ببریم باید تضاد میان زنان و مردان را تنها در داستان نه! که در واقعیت محو کنیم. برای دستیابی به این خواست و حق اساسی زنان باید حاکمیت دینی و ضد زن از بین برود و به طور هم‌زمان، مناسبات سرمایه‌داری را که بدن زنان را تبدیل به کالا و ابزاری دسته‌چندم برای اهداف سودجویانه و لذت‌های مردانه قرار داده است نابود سازیم. ♣

گرامی داشت یاد جانباختگان دهه شصت هنوز تمام نشده بود که ننگ جنایتی دیگر باز هم بر پیشانی جمهوری اسلامی زده شد. تابستان ۹۷ هم مانند تابستان ۶۷ رنگین شد. رنگین از خون عزیزانی که جرمشان، مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی بود؛ جرمشان، مبارزه بود. رامین حسین پناهی و زانیار و لقمان مرادی اعدام شدند. دادگاه نمایشی، حکم فرمایشی، اعدام سه گل سرخ. اعدام، پایان مبارزه نیست. هر کدام از ما رامین و زانیار و لقمان هستیم. ما از مرگ و اعدام نمی ترسیم، ما با هم هستیم؛ اعتصاب عمومی مردم کردستان این را نشان داد. این رژیم مرتجع باید از ما و خشممان بترسد و می ترسد. اوضاع نابه سامان اقتصادی و سیاسی و نارضایتی های مردمی، جمهوری اسلامی را وامی دارد تا جامعه را مرعوب کند و چنگ و دندان به رخ بکشد. اما ما عقب نمی نشینیم. هر کداممان دلیلی برای ادامه دارد: یکی قربانی تبعیض جنسیتی، یکی مخالف ستم ملی، یکی مدافع محیط زیست، یکی ضد دولت دینی، یکی ضد استبداد سیاسی فاشیستی، یکی ناراضی از جنگ های ارتجاعی منطقه ای، یکی مبارز رفع فقر و بیکاری. هر کدام، هدف و معضلی داریم اما می دانیم که برای ایجاد تغییر نباید و نمی توانیم فقط برای دغدغه های خود مبارزه کنیم. بدون دیدن ریشه های مشترک و ارتباط میان مسائل مختلف و آگاهی به نیاز برای مبارزه مشترک و همه جانبه در تمام زمینه ها، بدون حمایت از مبارزات دیگران، ضعیف و در خود خواهیم ماند. راهمان را ادامه می دهیم و تا براندازی این حکومت از پا نمی نشینیم.!

ش. سرفراز

یک گزارش.....

با تاکید بر آسیب های اجتماعی زنان

زنان این سرزمین دارد. سنت و مذهبی که مربوط به دوران های گذشته نیست. بلکه بخشی از جامعه سرمایه داری مردسالار است. جامعه ایران نیز مثل هر جای دیگر دنیا شاهد ورود تفکرات مدرن و رشد آزادی های فردی است و می توانیم تاثیرات آن ها را در لایه های مختلف زندگی لمس کنیم. زنی مثل سارای داستان ما برای بسیار چیزها در این جامعه جنگیده یا در حال مبارزه است. از نوع پوشش تا داستان گزینش های پیاپی در ادارات تا مجاب کردن خانواده و جامعه برای فعالیت های اجتماعی مثل ورزش و اجرای کنسرت و هزار چالش دیگر که برای زنان این جامعه بسیار ملموس است. بسیاری از این زنان با وجود همه مشکلاتی که یک نظام ایدئولوژیک و تابو های اجتماعی و مذهبی و سنتی سر راه آن ها قرار داده، توانسته اند به موفقیت های زیادی دست پیدا کنند، اما مسئله برگزیدن نوع روابط با جنس مخالف هنوز مسئله ای حساسیت برانگیز است. ساختار سیاسی، مذهبی و حقوقی این جامعه هرگز در این مورد نتوانسته سهمی از آزادی و انتخاب فردی را برای مردم و بالاخص زنان قائل شود و هر تغییری هم که در اذهان شهروندان رخ داده است در لایه های پنهان است و امکان ابراز علنی نیافته است. با وجود تغییرات درباره این روابط بازهم در کنه خانواده های ایرانی پذیرش موضوعی مثل داستان سارا مسئله بفرنجی می نماید. خانواده سارا به تنها چیزی که فکر می کنند این است که، حالا که این اتفاق افتاده است باید به اصطلاح آبروداری کرد و ازدواج با شخصی که باعث حاملگی وی شده است می تواند آبروی از دست رفته را برگرداند. قطعاً سارا نخواهد توانست آن ها را مجاب کند که قرار نبوده این رابطه به ازدواج بیانجامد. وجود رابطه جنسی و به تبع آن حاملگی ناخواسته در این رابطه چیزی است که یک خانواده سنتی آن را بر نمی تابد و آن ها اگر در مذاکره با شخص به نتیجه ای نرسند به راه حل های قانونی فکر می کنند. اما آیا راه های قانونی در دفاع از این دست زنان قدرتمند عمل خواهد کرد؟

پرده دوم

قانون در چنین مواردی چه خواهد کرد؟ شاید اساساً طرح شکایت برای موضوعی که با رضایت دو طرف شکل گرفته باشد کلاً موضوع عبثی باشد. اما اگر خانواده سارا

سارای سی و هفت ساله ازدو هفته پیش دردهایی در ناحیه شکم احساس می کند و ناگهان در خیابان دچار درد زیادی می شود و از حال می رود. به حالت اورژانسی به اتاق عمل منتقل می شود. این دردها متاثر از حاملگی خارج از رحم بوده است که اکنون به سقط و خونریزی زیاد منجر شده است و پزشک ناچار به عمل و تخلیه رحم می گردد. سارا مجرد است و ازدواج نکرده است!

اکنون ماجرای از سه منظر شکل می گیرد که در نهایت فشار این ابعاد به طور کامل تنها بر پیکر این زن خواهد ماند. این تریلوژی حکایت بسیاری از زن هایی است که در این جغرافیا زندگی می کنند. خاصه حکایت آن ها که در یکی از شهرهای مذهبی و سنتی زندگی می کنند.

پرده اول

دکتر از سارا می پرسد: ازدواج کرده و او می گوید: نه! از او می پرسد: در تمام مدت این دو ماه احساس نکردی شاید به خاطر پیروید نشدن و تغییر حالات حامله شده باشی و سعی کنی تست بارداری بدهی؟

سارا سکوت می کند. واقعیت این است که او این را حدس می زده اما به این دلیل که خانواده اش در شهر آدم های شناخته شده ای هستند، هر روز آزمایش بارداری را به تعویق انداخته. از ترس اینکه شاید در فلان آزمایشگاه شهر کسی آشنا باشد و او را بشناسد. دکتر جراح برای مادر مریض و همراهانش مشکل را تشریح می کند. دل درد و خونریزی به علت سقط نطفه اتفاق افتاده است.

این گزارش شوم سرآغاز تنشی بزرگ میان زن جوان و خانواده اش است. مادر سارا فرو می ریزد چون در باور او این بدترین اتفاقی است که می تواند رخ دهد. اکنون رازی برملا شده که به شدت در تقابل با تابوهای مذهبی و سنتی است. خشم ناشی از این مسئله که مسئله ای ناموسی تلقی می گردد باعث شده زن جوان علاوه بر آنکه متحمل درد شدید جسمانی است، زیر فشار روانی خردکننده ای قرار بگیرد که ناچار به بازگویی بخشی از شخصی ترین موضوعات زندگی اش شود. حقیقتاً این که او هنوز در سی و هفت سالگی مورد آماج بدترین تکفیرها از سوی خانواده قرار می گیرد، حکایت از سلطه سنت و مذهب بر

بخواهد از این موضوع به عنوان اهرم فشار برای وادار کردن فرد به ازدواج استفاده کند و دیده و خسارت‌هایی که بر جسم زن وارد شده را از مرد طلب کند، قانون به جای دفاع و حمایت بیشتر اثر مخرب خواهند داشت. این خانواده می‌تواند با دریافت آزمایش دی ان ای از طریق پزشکی قانونی مطمئن شود که نطفه متعلق به چه کسی بوده است و بتواند در محکمه با سند حاضر شوند. اما سارا و دوست پسرش رابطه قبل از ازدواج داشته‌اند!

در ماده ۶۳ قانون مجازات اسلامی در تعریف جرم زنا آمده است: «جماع مرد با زنی که بر او ذاتا حرام است.» در کتاب دوم از باب اول قانون مجازات اسلامی نیز راه‌های اثبات این جرم و انواع آن مشخص شده است. زنا محصنه، زنا به عنف و زنا غیر محصنه مواردی است که انواع و اقسام آن در دین اسلام پیش‌بینی و شرح داده شده و مجازات آن نیز کاملاً مشخص است. اما بخش تعزیری این جرم که حاکمان وقت اسلام آن را تعیین می‌کنند، در فصل ۱۸ قانون مجازات اسلامی با عنوان جرائم ضد عفت و اخلاق عمومی معرفی شده و در ماده ۶۳۷ این قانون که در عرف به آن رابطه نامشروع گفته می‌شود آمده است که «هرگاه زن و مردی که بین آنها علقه زوجیت نباشد مرتکب روابط نامشروع یا عمل منافی عفت غیر از زنا از قبیل تقبیل یا مضاجعه شوند، به شلاق تا ۹۹ ضربه محکوم خواهند شد.» پس پله اول که طرح مشکل است، از نظر قانون جرم تلقی می‌گردد. پله‌های بعدی که قرار است دیده بکارت و آسیب‌های ناشی از عمل سقط باشد خود حکایتی دارد که نشان دهنده ضعف‌های جدی قانون در این موارد خاص است. بسیاری از زنان قادر نیستند نسبت به این موضوع ادله حقوقی ارائه بدهند زیرا که قانون آن‌ها را مجرم می‌داند و این جرم در قانون مجازات اسلامی ایران بر اساس قانون آیین دادرسی کیفری

که شیوه و چگونگی رسیدگی به جرائم را مشخص می‌کند، رابطه نامشروع تلقی شده و از جرائمی محسوب می‌شود که نیاز به شاکی خصوصی ندارد. معنی ساده جمله این است که نیروی انتظامی یا مدعی‌العموم می‌تواند شخضا و بدون این که شاکی خصوصی شکایت کند، وارد رسیدگی به این جرم شوند!

پرده سوم

جدا از فشارهای وحشتناکی که قانون و اجتماع و سنت و خانواده در رویارویی با این مسئله بر یک زن وارد می‌کنند برخورد مردهایی که در یک سمت چنین اتفاقاتی هستند، نیز جای صحبت دارد.

مردی که دوست پسر سارا بوده است، در اولین واکنش اظهار تاسف می‌کند. اما او هم ترسیده و قدرت رو به رو شدن با خانواده سارا را ندارد. در جواب سارای مستأصلی که متأثر از فشار خانواده به او برای ازدواج التماس می‌کند، اذعان می‌دارد که قرار نبوده ارتباط آن‌ها به ازدواج بیانجامد.

آن‌ها رابطه‌ای کاملاً با رضایت داشته‌اند و مرد از ابتدا مواضع خود را برای این رابطه مشخص نموده و گفته است که برنامه‌ای برای ازدواج با او نخواهد داشت. پس شاید در یک نگاه همه ما، سارا را متهم کنیم که با علم به این موضوع وارد رابطه شده پس باید تبعات آن را نیز بپذیرد! اما موضوع اینجاست که وقتی یک زن در جریان یک رابطه دچار آسیبی این چنین می‌شود آیا هیچ مسئولیت انسانی متوجه مردی که در این جریان دخیل بوده نیست؟ این روابط مبتنی بر آزادی و انتخاب فردی است، اما در قبال موضوع احساس مسئولیت و صیانت از مسایل عاطفی و جسمی زنان، مردان هم مسوولیت دارند.

سارا با شرمی بسیار زیاد در برابر خانواده، بی‌دفاع در برابر جامعه و قوانین ظالمانه و ایدئولوژیک‌اش و رفتار بسیار منفعلانه مردی که مسبب آسیب‌های جدی بر پیکر او شده است، باید سرش را بالا نگه دارد و به زندگی ادامه دهد... ۹

دختران بازمانده از تحصیل (ادامه از صفحه ۴)

تشابه با زنان اقشار فرودست که خریدار کالاهای ضروری هستند) تحت ستم بوده و نظام سرمایه‌داری هر روز آن‌ها را متضرتر از قبل می‌کند.

فعالیت کانون‌های صنفی معلمان اگرچه در جهت مبارزات حق جویانه این قشر است، اما نه معلمان گرفتار آمده در ساختار سودجویانه آموزشی در شرایط امروز جامعه ایران را رها می‌کند و همچون گذشته طیفی عاشق و دلباخته علم‌آموزی را به عرصه آموزش بازمی‌گرداند و نه می‌تواند عرصه‌ای برای نجات دادن دانش‌آموزان از روند تشدید کننده جهل و خرافه باشد. فعالین عرصه حقوق کودک نیز با تلاش‌های فراوان که سزاوار قدردانی است هم‌اکنون توانستند به قانون حامی کودکان دست یابند که والدینی را که مانع تحصیل کودکان شوند مجازات می‌کند! آیا مجازات والدین، راه برون رفت از زیربنای ستمگرانه‌ای است که در قسمت‌های قبل تشریح شد؟ یا بار دیگر به دنبال حمایت از کودکان بی‌سرپرست حاصل از این مجازات، قانون جدیدی را به مجلس تقدیم می‌کنند؟

دور باطل اصلاح‌طلبی و فقر روزافزون در شرایط موجود، پایانی ندارد. برای برون رفت از این باتلاق باید زیربنای ستم و استثمار دگرگون شود. غیرقانونی بودن کار کودکان، تأمین شدن حقوق کودکان اعم از معاش و سرپناه تا تحصیل و تفریح در ساختاری که الفبای آن سود، ربا، قمار، رقابت و فساد است، به دست نخواهد آمد. برای پایان بخشیدن به سقوط علم و سونامی بی‌سوادی، باید علییه ساختار جهل، خرافه، ستم و استثمار بایستیم و ریشه‌های بحران آموزش را خشک کنیم. ۹

پا نوشت:

۱. برداشتی آزاد از مقاله «شیفتگان سرمه، عاشقان قلم» / روزنامه شهروند / شماره ۹۹۴

سنگین، مافیای آموزش و آمادگی کنکور، صنعت لوازم، کتب و ابزار آموزشی نشان می‌دهد و این عوامل در گسترش روز افزون شکاف طبقاتی نقش دارد. در این ساختار تنها دانش‌آموزان مرفه امکان دسترسی به امکانات تحصیلی را دارند و دانش‌آموزان فقیر از دایره رقابت (کنکور) حذف می‌شوند. از طرفی بالابودن فارغ التحصیلان بیکار، طبقه فرودست را از تلاش بیهوده در این مسیر مأیوس می‌کند و خانواده‌ها هدایت فرزندانشان به سمت اشتغال (بیگاری) را با صرفه‌تر از سوادآموزی و درگیری در دورباطل درس خواندن و بیشتر فقیر شدن به دنبال هزینه کردن در عرصه آموزش می‌بینند و این سیر، طبقات تحتانی را بیشتر به ورطه بی‌سوادی می‌کشاند. گزارش مرکز آمار ایران هم نشان می‌دهد که خانوارها برای جبران کسری بودجه، سهم هزینه آموزش را کاهش داده‌اند.

راه حل چیست؟

سیستم آموزشی در ایران به تجارخانه‌ای بزرگ تبدیل شده است که علم و علم‌آموزی را به شکل کالایی لوکس عرضه می‌کند و مسئولان آموزش و پرورش همانند رؤسای کارخانه‌جات هستند و با قرار دادن سود در مرکز فعالیت‌های خود، تنها اهداف سوداگرانه را دنبال کرده و محتوای علمی را به نابودی کشانده‌اند و معلمان مدارس مشابه کارگران برای احقاق حقوق خود مبارزه می‌کنند و همچون کارگران یا دستگیر می‌شوند یا امیدهای واهی دریافت می‌کنند و امید به تشکیلات صنفی خود دارند و برای آن مبارزه می‌کنند.

تشبیه کردن سیستم آموزش به صنعتی از ساختار نظام سرمایه‌داری یک تشبیه واقعی است. در این صنعت هم زنان چه به‌عنوان تولیدکننده (زنان معلم در تشابه با زنان کارگر) و چه به‌عنوان مصرف‌کننده (دختران دانش‌آموز اقشار فرودست در